

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایت لاتعداد از دو بخش و دو قسمت تشکیل می‌شود یکی قسمت مستثنی منه که همان لاتعداد الصلاة است و دیگری عقد مستثنی که عبارت است من خمسه.

مطالبی در بیان و تفسیر این روایت، حول و حوش چند مطلب وجود دارد:

یکی اینکه نسبت بین روایت لاتعداد و بین ادله اجزاء چه نسبتی است؟ آیا نسبت نسبت تخصیص

است یا نسبت نسبت حکومت است؟

آنچه که به نظر می‌رسد اینکه ادله اجزاء، دلالت اطلاقی دارند یا دلالت عام بر دخالت اجزاء و شرایط و موانع در صحت صلاة و عدم صحت صلاة در صورت اخلال به اینها. البته خب بین اجزاء و شرایط و موانع اختلاف است. جزء در صلاة چه من باب رکن یا غیر رکن به آن جزئی گفته می‌شود که دخالت آن به نحو تقید و به نحو قید لحاظ شود یعنی تقید صلاة به هذا الجزء و نفس هذا الجزء علی ان يكون قیداً للصلاة، خب این می‌شود جزء. اما در مورد شرایط خب در اینجا دخالت به نحو تقید است و تقید لا به نحو القیدیه. یعنی صلاة مقید به هذا الشرط، صلاة مقید به طهارت، صلاة مقید به استقبال قبله، صلاة مقید به طهارت ثوب که این تقید در اینجا ملحوظ است ولكن این قید، خودش خارج است. تقید جزء؟ خارجی. یعنی طهارت جزء صلاة نیست بلکه تقید به طهارت، این دخالت در صلاة دارد و در مانع هم خب مانع به آن امری اطلاق می‌شود که وجودش مخل به صلاة است و عدم آن، مقید است. به عبارت دیگر تقید نفی دارد، صلاة مقید به عدم هذا الامر، صلاة مقید به عدم تکلم، صلاة مقید به عدم انحراف عن القبلة.

خب این ادله اجزاء و شرایط با عموم خودشان با لاتعداد و با مسأله عقد مستثنی منه در اینجا

منافات دارند چون ادله اجزاء و شرایط البته خب تکبیرة الاحرام و قیام قبل از رکوع، آن را هم جزو

احکام به حساب می‌آورند، این با این مستثنی منه در اینجا منافات دارد چون لاتعاد الصلاة من کل شیء، لاتعاد الصلاة من کل خلل. فاتحة الكتاب، قرائت، قیام، استقامت، تمام اینها جزء اجزاء هستند و این تنافی چطور در اینجا برطرف می‌شود؟

با عقد مستثنی منه که لاتعاد باشد، در اینجا از باب جمع بین این روایت و بین ادله اجزاء و شرایط، ما چاره‌ای نداریم جز اینکه قائل به تضييق دایره اجزاء و شرایط بشویم بالنسبه به سهو و نسیان و موارد اضطرار و اکراه و امثال ذلک که در تمامی اینها ادله اجزاء حکم به بطلان می‌کنند به دلالت اقتضاء و التزام اما از باب حکومت قاعده لاتعاد، این دایره تضييق می‌شود و بالنسبه به ساهی و ناسی و مضطر و مکره این ادله اجزاء در اینجا دلالت ندارند مانند فرض کنید که قاعده لاضرر که این موجب حکومت بر احکام اولیه می‌شود و دایره آنها را مضييق می‌کند به غیر از موارد ضرر.

البته نکته‌ای که در اینجا مطرح کرده‌اند این است که این ادله اجزاء و شرایط آیا به اطلاق خودشان باقی هستند و از باب سهو و نسیان، متناً علی العباد یا اضطرار و غیر ذلک، اینها رفع محذوریت می‌شود؟ آیا این طور است؟ یعنی با آن مبنای اشتراک احکام بین عالم و جاهل ما حکم می‌کنیم بر اینکه احکام بالنسبه به ساهی و ناسی به همین کیفیت است یعنی با اجزاء و شرایط و موانع است منتهی خداوند متعال متناً علی العباد در اینجا رفع عقاب می‌کند به واسطه این سهو و نسیان، یا اینکه نه به طور کلی در مقام تنجز و فعلیت حکم مکلف در مقام اتیان عبارت است از صلاة بدون هذا الاجزاء و شرایط در ناحیه عقد مستثنی منه، این کدام یک از اینها است؟

آنچه که مقتضای عقل است و از نقطه نظر تصویر خب عقل مانع نمی‌داند و اشکالی نمی‌بیند در بدایت امر که حکم روی صلاة تام الاجزاء و شرایط باشد حتی بالنسبه به ساهی. یعنی امر آمده باشد روی ساهی با تام الاجزاء و شرایط، خب اگر این طور باشد ممکن است که خلافی در اینجا به وجود بیاید و آن این است که چطوری ممکن است که شارع در مقام تنجز فعل نسبت به ساهی که اصلاً سهو دارد، یک امری را تحمیل کند در حالتی که امکان برای اتیان آن نیست، مقدور مکلف نیست که این را انجام بدهد. یا فرض کنید که من باب مثال در مقام جهل که جهل عن قصور باشد در آنجا تعلق امر و خطاب امر به شخص جاهل قاصر خب این در اینجا قبیح است و صحیح نیست. لهدا ما در اینجا قائل هستیم بر اینکه احکام گرچه در مقام انشاء نسبت به جاهل و عالم مشترک هستند اما این اشتراک اشتراک در مقام تحقق موضوع است یعنی ما یک احکامی داریم احکام ابتدایی و بدون تحقق و تشکّل موضوع به یک شرایط خاص، این را اسمش را می‌گذاریم احکامی که مشترک بین عالم و جاهل است.

ولی یک وقتی منظور این است که وضع احکام کلیه با توجه به موضوعات آن احکام است. در اینجا در خود مقام انشاء هم ما قائل به اختلاف احکام هستیم با اختلاف به موضوعات. یعنی ما یک احکامی داریم این حکم ابتدایی در شرایط عادی و موضوعیت عادی با شرایط صحت و سلامت و عقل و عدم محدودیت شیء است، این یک موضوع است.

در اینجا به مقتضای این موضوع، احکام هم خوب جعل می شود اما در مقام اتیان که مقام تنجز و مقام فعلیت هست ما می بینیم موضوعات تفاوت پیدا می کنند. نسبت به یک شخصی که مریض است استقامت برداشته می شود. نسبت به شخص ساهی، قرائت فاتحة الكتاب برداشته می شود. نسبت به شخص مضطر ممکن است اصلاً خود قرائت فاتحه و توحید برداشته شود. نسبت به شخص غرقا یک جور است. نسبت به شخص صلاة؟ یک جور است. هر موضوعی برای خود حکم خاصی را می طلبد. پس بنابراین به تعدد موضوعها تعدد احکام اولیه است نه اینکه این احکام اولیه از عالم انشاء بیایند پایین و در عالم تنجز که می رسند اختلاف پیدا کنند، نه، این احکام در خود عالم انشاء هم بر حسب اختلاف موضوع، مختلف است به حسب کلیت. چه ضرورتی دارد که ما لقمه را از این پشت بیاوریم برای گردن خودمان، چه علی خواجه و چه خواجه علی، تفاوت نمی کند. یا اینکه بگوییم آن احکام، مشترک بین عالم و جاهل است و وقتی که در مقام تنجز و فعلیت می رسد آن احکام متخصص می شود به موضوعی و محدّد و مقید می شود به همان موضوع خودش و یا اینکه بگوییم اصلاً آن احکام در مقام انشاء برای هر موضوعی جداگانه جعل شده و هر شخصی طبق هر موضوعی که داشت داخل در تحت مصداق آن امر کلی خواهد بود.

شخصی که مریض است اصلاً حکم انشائی او صلاة مستلقیاً است. شخصی که دارای صحت است حکم انشائی او در مقام انشاء، صلاة در حال استقامت است. شخصی که عالم و متذکر است حکم انشائی او صلاة تام است با فاتحه و رکوع و سجود و قیام قبل از رکوع و امثال ذلک، برای شخص ناسی هم در مقام انشاء همین طور است. می گویند که آقا چطور می شود به تعداد این همه موضوعات مختلف، یک احکام کلی هم داشته باشیم؟ چطور می شود ندارد! مگر شما در مقام انشاء خدا هستید تا اینکه فرض کنید که کم و زیاد که می آید از دفترچه اش بیرون بریزد و جا نداشته باشد؟ به مقدار هر کسی که داخل در تحت هر موضوعی هست خداوند هم جعل حکم می کند، چطور اینکه بین مذکر و بین مونث اختلاف است و خداوند جعل حکم می کند. برای مونث جعل حکم می کند در اوقات عادت به عدم صلاة، برای مذکر جعل حکم می کند به اتیان صلاة.

سؤال: اینکه منتاً نیست دیگر، احکامی که احکام ثانویه هست در ظاهر احکام ثانویه است در

باطن احکام و انشاء احکام اولیه هستند

جواب: خب بله،

سؤال: دیگر به عنوان منت نیستند

جواب: چرا منت همین است. منت این است که این موضوع را خداوند به خاطر اینکه این عبد

او هست حالا بلند شده یک کاری کرده، یک زحمتی را در اینجا مرتکب شده است نمی گوید که من این نمازت را قبول ندارم، می گوید این نمازی که خواندی باید بلند شوی دوباره در حال التفات و در حال تذکر قضایش را هم به جا بیاوری، این منت نیست؟ تا اینکه از او قبول کند...

سؤال: عالم ناسی در عالم تشریح و انشاء یک موضوع داشت، در حالت التفات یک موضوعی.

جواب: نه، ببینید اصلاً خداوند می گوید نماز در حال سهو را من از تو قبول نمی کنم ولی عقابت

نمی کنم اما بعد در وقت که ملتفت شدی باید اعاده کنی در خارج وقت که ملتفت شدی باید قضا کنی.

می شود منت نباشد بگوید عقابت نمی کنم چون سهو و نسیان دست تو نیست اما اعاده و قضا چه؟

درست مثل مولایی که به یک عبد بگوید ایتنی به ماء او اشتبهاً برود چیز دیگری بیاورد. بگوید خب

اشتباه کردی عقابت نمی کنم اما باید بروی دوباره آب برداری بیاوری. منتاً این است که می گوید حالا

که آب بیاوردی این را از تو قبول می کنم دیگر نمی خواهد زحمت بکشی بروی دوباره این را انجام

بدهی. پس بنابراین بر تعدد موضوعات تعدد احکام اولیه هست و بناءً علی هذا این قاعده لاتعاد کشف

می کند از تعلق احکام کلیه بر موضوعات مختلفه در عالم انشاء منتاً علی العباد. این مطلب اول.

پس بنابراین [لاتعاد] حکومت دارد بر ادله احکام که این حکومت موجب می شود که آن ادله

احکام، مختص به غیر از زمان سهو و نسیان و اضطرار و جهل عن قصور و امثال ذلك بشوند.

مطلب دیگر اینکه در مورد قاعده لاتعاد، محذوفی در اینجا وجود دارد. متعلق عدم اعاده ذکر

نشده است یعنی علت عدم اخلال در اینجا ذکر نشده که لاتعاد چه؟ لاتعاد الصلاة بالاخلال؟ لاتعاد

الصلاة بالشیء؟ لاتعاد الصلاة بالجزء و الشرايط و الموانع؟ این لاتعاد الصلاة به ای شیء به ای فعل، این

در اینجا ذکر نشده. بله در عقد مستثنی این لاتعاد الصلاة آمده است، لاتعاد الصلاة الا من خمسة الطهور

و القبلة و الوقت و الركوع و السجود، این در اینجا ذکر شده. خب اینکه در اینجا ذکر شده این در اینجا

چند قسم از اقسام صلاة ذکر شده؟ دو قسم ذکر شده. آن سه قسم اول شرایط است و رکوع و سجود

هم اجزاء است پس بنابراین موانع در اینجا نیامده. خب در اینجا ما می گوئیم اطلاق است. در اینجا

اطلاق چه است؟ لاتعداد الصلاة. خب این عدم اعاده به چه تعلق می گیرد؟ در تقدیر محذوف باید ما به سیاق مراجعه کنیم. ممکن است بگوییم که لاتعداد الصلاة من ای شیء، هر چیزی این لاتعداد الصلاة. خب در اینجا این عام است و می توانیم بگوییم اطلاق دارد. این اطلاق بالنسبه به اجزاء و شرایط و مواع است اما این اطلاق نسبت به اجزاء و شرایط و مواع از باب تناسب بین مستثنی و مستثنی منه، ما در اینجا مواع را در مستثنی نداریم فقط شرایط و اجزاء را داریم پس بنابراین در اینجا ما نمی توانیم این شیء را بر ثلاثه حمل کنیم. لاتعداد بالصلاة من کل شیء، سواء كان اجزاءً و شرایط و سواء كان مواع. این هم یک مطلب.

جواب از این مساله این است که لاتعداد الصلاة، اولاً اینکه لازم نیست بین مستثنی و مستثنی منه من جمیع الجهات تطابق باشد و این خلاف است. فرض کنید شما که یک مستثنی می آورید این مستثنای شما ممکن است که یک فردی از مستثنی منه باشد و آن مستثنی منه دارای اصناف متعدده باشد. وقتی که می گوییم جاء القوم الا زیداً، حالا زید بقال است آیا دلیل بر این است که همه قوم بقال هستند؟ داخل آنها عالم وجود ندارد؟ داخل آنها شخص خیبری وجود ندارد؟ داخل آنها زارع وجود ندارد فقط باید بقال باشند؟ نه، این طور که نیست. این فقط خروج از تحت یک عام است. خروج از تحت یک عام دلالت نمی کند بر اینکه همه افراد این عام مثل فرد خارج شده و مستثنی باشند، نخیر، آن یکی از این اصناف است. این اولاً.

ثانیاً اصلاً بیان قاعده در مقام خلل است یعنی قاعده می خواهد این را بفرماید که لاتعداد الصلاة بخلل فی الصلاة عن مبطل الابهذه الخمسه. خب خلل که فقط اختصاص به این دو تا ندارد، شرایط و اجزاء ندارد مواع را هم در بر می گیرد. پس بنابراین لاتعداد الصلاة بای مبطل. مبطل را باید محذوف بگیریم، مخل را باید در نظر بگیریم و محذوف بگیریم. صلاة به هیچ مبطلی و به هیچ مخلی لاتعداد الا به هذه الخمسه که الطهور و الوقت و القبلة و الركوع و السجود باشد پس بنابراین در اینجا هم اشکالی از این نقطه نظر متوجه نیست. لذا این بحثی که می کنند که آیا نقیصه فقط مشمول روایت هست یا زیاده هم مشمول روایت [است] آن هم از همین جا روشن می شود. وقتی که ما محذوف را مخل بگیریم لاتعداد الصلاة بای مخل، لاتعداد الصلاة بای مبطل خب این در اینجا نقیصه را هم شامل می شود زیاده را هم شامل می شود سواءً كان بزیاده او بنقیصه چون هر دوی اینها در تحت این مساله لاتعداد خواهد آمد. لذا از این نقطه نظر در بحث لاتعداد اشکالی باقی نمی ماند.

البته چرا مطالب دیگری هست و در اینجا خواهد آمد که آیا اختصاص به این خمسه دارد یا

اینکه مثلاً تکبیرة الاحرام را هم شامل می‌شود یا قیام قبل از رکوع را هم شامل می‌شود که آنها جزو ارکان هستند و ارتباط آنها و این مستثنی در اینجا چه خواهد شد چون ظرف ظرف استثنا است و در آنجا مطلب را عرض می‌کنیم. فعلاً بحث در همین عقد مستثنی بود که این دلالت می‌کند بر عدم اعاده بای مخل و ما باید محذوف را...

آمدیم سراغ مستثنی، مسأله مستثنی جای بحث دارد. پنج مسأله در روایت مذکور است: طهور و وقت و قبله و رکوع و سجود که هر کدام اینها را ما باید جداگانه مورد بحث قرار دهیم.

اولین مسأله مسأله طهور است. طهور یا اسم مصدر است به معنی الطهاره یا اینکه سبب برای اسم است که همان ماء یا تراب باشد. در هر صورت آنچه که از طهور استفاده می‌شود آن نتیجه ای است که عبارت است از طهارتی که حاصل می‌شود از ماء یا از تراب. بعضی‌ها گفتند که ممکن است منظور از طهور، طهارت خبثیه هم باشد و لاصلاة الا بطهور یا الا من طهور این طهور طهارت خبثیه را هم در بر می‌گیرد چون طهارت خبثیه هم نتیجه طهارت به ماء است و این طهارت اطلاق دارد. اطلاق آن شامل طهارت از حدث و خبث می‌شود.

جوابی که از این مسأله داده شده این است که:

اولاً طهارت خبثیه را صریح روایات مورد عفو قرار دادند و علم را اخذ کردند به عنوان جزء الموضوع در طهارت خبثیه. و اگر قرار باشد بر اینکه لاتعاد الصلاة در اینجا شامل شود، با آن صریح روایاتی که اولاً دلالت بر اغماض از طهارت خبثیه هست مع عدم تقدم العلم و الا اگر اول علم مقدم شده باشد در آنجا نخیر باید اعاده کند صلاة را، مع عدم تقدم العلم در اینجا با آن روایات در تعارض هست پس بنابراین طهارت خبثیه نیست. این اولاً.

ثانیاً طهارتی که در اینجا هست این طهارت به تناسب حکم و موضوع، دلالت بر اهمیت مطلب می‌کند. یک وقتی یک کسی است فرض کنید که اتیان صلاة می‌کند بدون طهارت، این اصلاً صلاة نیست. اصلاً معنا ندارد که شارع این صلاة را قبول کند یا اینکه صلاتی می‌کند که با طهارت خبثیه، حالا یک مقداری خون روی لباسش هست، نمی‌توانیم بگوییم که شارع اصلاً این را قبول نمی‌کند. اصلاً به تناسب بین مسأله اخلال این انسباق طهارت حدیثیه از این می‌رود و طهارت خبثیه احتیاجی به دلیل دیگر در اینجا دارد.

اشکال سومی که به نظر می‌رسد این است که طهور در اینجا به معنای ماء و تراب است یعنی یا

طهارت حاصل از ماء و تراب یا نفس ماء و تراب، هر کدام را ما بخواهیم بگیریم. و در طهارت خبثیه که تراب اصلاً معنا ندارد لذا در اینجا طهارت منظور طهارت حدثیه است یعنی طهارت متحصلة از ماء و تراب آن طهارت [منظور است] پس بنابراین طهارت خبثیه را شامل نمی شود، فقط طهارت طهارت حدثیه هست و طهارت خبثیه معفو است.

مسئله دوم مسئله قبله است. در مورد قبله دو قول هست:

یک قول بر این است که قبله نفس الکعبه است عند القریب و البعید منتهی از باب اینکه بعید متمکن نیست از نفس الکعبه، از این باب مکلف است به جهت. که این قول محقق است و بعضی از افراد دیگر که در همان زمان بودند.

قول دیگر این است که للقریب نفس الکعبه و لناعی جهت الکعبه و آن جهت، خودش قبله است.

البته آنچه که به نظر می رسد این است که در هر حال نفس الکعبه قبله هست منتهی در اینجا از باب ترخیصاً علی العباد شارع آمده است و جهت را از باب عدم تمکن، جعل کرده است یعنی از باب ترتب. از باب ترتب، حکم ثانوی در اینجا برای غیر متمکن جعل شده. آیات قرآن هم **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْأُقْبَانِدَ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿المائدة، ۹۷﴾** **قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿البقرة، ۱۴۴﴾** **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿البقرة، ۱۴۹﴾** **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَ لِأَتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿البقرة، ۱۵۰﴾** به طرف مسجد الحرام صورتت را بگردان نه به جهت، با اینکه خب مثلاً این آیه در مدینه آمده دیگر، آیه اختلاف قبلتین و تبدل قبله این در مدینه برای پیغمبر آمده و قطعاً برای مدینه که تا مکه هشتاد فرسخ فاصله هست در آن موقع که افراد غیر متمکن هستند از اتجاه به نفس کعبه. پس بنابراین ما می بینیم که در آیات قرآن نفس کعبه و نفس مسجد الحرام قبله برای مصلی قرار داده شده منتهی از باب عدم تمکن، از باب ترتب، حکم ثانوی که آن جهت قبله است در اینجا جعل شده.

بناءً علی هذا مساله فرق می کند. اگر یک شخصی متمکن بود که از صد فرسخی دقیقاً به سمت

کعبه نماز بخواند مانند اهالی خود مکه، اهالی خود مکه دقیقاً باید به سمت کعبه نماز بخوانند تازه خود اهالی مکه هم دقیقاً نمی خوانند. شما فرض کنید که در مسافرخانه هستید از کجا می دانید دقیقاً این می خورد به کعبه؟ نه آقاجان ممکن است صد متر دو بیست متر هم فاصله داشته باشد. بله افرادی که در خود مسجد الحرام هستند به دقت موازی با کعبه در اینجا باید به نماز بایستند ولی در هر صورت باز نسبت به اهالی خود مکه هم در اینجا مطلب این طور نیست. در هر صورت بنا به قاعده ترتب اگر کسی بتواند به نفس کعبه نماز بخواند در اینجا حکم اولی برای او همان اتجاء به نفس کعبه است. فرض کنید یک آلت بسیار دقیقی مثل اینکه فرض کنید که امواج می فرستند یک نقطه، بعد طبق همان موج این سوار یخ و اینها می رود می خورد به آن اهداف، اگر شخصی توانست با یک دستگاهی دقیقاً به سمت خود کعبه نماز بخواند در اینجا حکم اولی برای او این خواهد بود و نمی تواند در اینجا به اتجاء کعبه نماز بخواند. این مطلب اول.

مطلب دیگر اینکه حالا کسی که نتوانست، اتجاء کعبه به چه سمت است؟ به اتجاء کعبه نماز بخواند یعنی جهت را در نظر بگیرد. در روایات داریم جهت بین المشرق و المغرب است و روایات در اینجا زیاد است. دیگر حالا متذکر نمی شویم در اینجا. و بین مشرق و مغرب، این کعبه است. حالا اگر کسی سهواً به سمت آن جهت نخواند بلکه به این طرف خواند اگر بین مشرق و مغرب باشد این صلاة او صحیح است و اگر کعبه را خلف خود قرار داد یعنی پشت به کعبه ایستاد، این مسأله قبله در آنجا مطرح می شود و اعاده در اینجا هست. پس بنابراین صلاة به جهات اربع، این صلاة در اینجا مستندی ندارد و مستند او ضعیف است و بلکه صلاة به جهتین در صورت شک در قبله، کفایت می کند. این در مسأله قبله.

مسأله دیگر که جای حرف دارد - نمی دانم وقت داریم یا نه؟ اگر وقت داشته باشیم شروع کنیم چون این خیلی جای بحث و فروع کثیره است - مسأله وقت است. ساعت چند است؟ بعید می دانم که برسیم.

سؤال: با این بیانی که فرمودید تا آنجا که می شود از قبله نما باید استفاده کرد

جواب: بله

سؤال: آن وقت هر کس مسافرت می رود باید همراهش باشد؟ باید تحصیلش بکند؟

جواب: نه فرض کنید که اگر یک وقتی خود انسان می داند جاهایی که می رود خب اینها

مشخص است، هر جا که می رود مسجد هست، مردم می دانند به کجا نماز می خوانند و اینها، این مقدار

کافی است.

سؤال: مردم معمولاً بر اساس قبله نما انجام می دهند.

جواب: مردم معمولاً بر اساس قبله نما انجام می دهند. ولی اگر انسان بداند نه، یک مسافرتی در صحاری و؟ و اینها می رود این حتماً باید داشته باشد.

سؤال: اینها شمال و جنوب را نشان می دهد آن وقت قبله به تبع آن است

جواب: قبله نما؟

سؤال: یعنی قبله نما طوری است که عقربه به خود کعبه نمی خورد

جواب: خب این خط دارد

سؤال: آخر بعضی ها اینجا اشکال کردند که حالت مغناطیسی دو قطب تغییر می کند

جواب: نخیر، نه خیلی مختصر است.

سؤال: شماره دارد...

جواب: در حرکت زمین تفاوت پیدا می کند البته خیلی کم. در حرکت استداره ای تفاوت پیدا

می کند. ولی آن حرکتی که پیدا می کند باز خود کعبه تفاوت پیدا می کند یعنی این طور نیست که بین

شمال و جنوب فرق کند کعبه سر جایش باشد؟ قطب شمال خب آن کجا در برود؟ بالاخره همه

چسبیده اند به همدیگر. یعنی وقتی که این مکه اینجا هست زمین این طوری حرکت می کند بعد وقتی

که زمین این طوری حرکت کند کعبه هم با زمین حرکت پیدا می کند دیگر.

سؤال: اشکال روی بحث مغناطیسی بودن قطب شمال و جنوب است یعنی یک مکانی که تغییر

می کند

جواب: نه این خیلی کم است. بله خیلی کم است.

سؤال و جواب عربی.

اللهم صل علی محمد و آل محمد